

آقا هاشم نجار است. او بچه‌ای به نام سجّاد دارد.

سجّاد هر روز اوّل به مدرسه می‌رود و پس از مدرسه به دُکانِ نجّاری می‌رود تا به پدرش کمک کند.

پدر سجّاد، هر روز به او دستمزد می‌دهد و سجّاد از پدرش تشکر می‌کند.

سجّاد سکه‌هایی که پدرش به او می‌دهد را درون قُلق می‌اندازد.

آقا هاشم، با چوب و میخ و آره، وسیله‌های مُختلفی مانند میز، کُمد و تخت‌خواب می‌سازد و دُرُست می‌کند.

سجّاد می‌خواهد با پول‌های داخل قُلقش، برای تولّد خواهرش از قنادی یک کیک و یک کادوی زیبا تهیه کند.

پدر سجّاد، دوست دارد که پسرش هم مانند خودش نجار شود، اما سجّاد نقّاشی را بیشتر دوست دارد.

دایی سجّاد در بالای تپّه دُکان کفّاشی دارد.

برای این که بهتر بتواند به دُکان کفّاشی برود، از اُستاد کریم بنا خواهش کرد تا پله‌های مُرتّب و ایمنی را بسازد.

